

شقایق علی پور

گلایه‌ها

چنگ زده بر ابر و بال

هوا را برای دریدن
معلق
پر می‌ساید به پرواز
مثل بازو
بازو بر زخم
از عصبِ برابر می‌آویزد
برای دردِ هوا
بی‌سامان و همواره در اوج
در زمان زدن
در وقت واقعه
پر می‌فرساید نفس
در چاه‌های ابری
چشم کهنه‌ی تو را
سامان افتادن
همان گونه که بود
بر اوج و پیوسته...

ارابه‌های معلق‌اند
در جاده و سطرهای تو...
می‌نویسی و وحشت اتفاق می‌افتد!
جایی که بانویی اسیدی
در رخت چاک خورده‌ی تنهایی‌ش
مچاله می‌شود
سطوح صیقلی‌ی مرگی ضخیم را
یک بار دیگر
نذر کلماتت کن
تنهایی‌ی برهنه‌اش را
با اسید و سیگار
رسوایی‌اش را روی بام‌های شهر نقاره بزن
مشت خورده جهانی را که همواره کوچک‌تر می‌شود
بنویس
تنها یک تصویر
از خاطره‌ای سالخورده
تا درد جهان تازه شود.

"برای محمود مؤمنی"
وطن به نافه‌ی آهو داری
تنی به وسعت خیال
جغرافیایی رمنده به عطری ممنوع
که سینه خیز می‌رود
تا باز آن ماه سرخ جهنده را
در تداوم گشوده‌ی خون لمس کند...
... و سال‌هاست
در خاک‌های بی‌مقصد
مشایعت بی‌مقصد
مشایعت خویش را
بر تابوت کفر و به بیرق دشنام
مویه می‌کنم
و مشام تلخ عطری نشکفته را
در ناف روزهای نیامده آتش می‌زند.